

جعبه

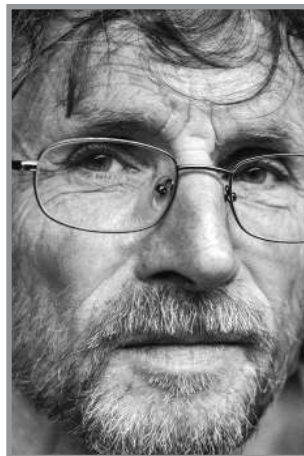
جهان شکل جعبه است  
مرگ نیز شکل جعبه است  
خرت و پرت‌هایی که به من تعلق دارند  
می‌گذارم‌شان در جعبه  
می‌برم در انباری که طبق هندسهٔ جعبه‌ای ساخته شده  
مستطیل  
شش ضلعی  
معمولاً درازتر از مربع  
مجموعه‌ای از جعبه‌مقواهایی است که قشنگ تا خورده  
و با چسب به هم چسبیده‌اند

در این جعبه‌ها  
نشانه‌هایی از اسبی کم‌رنگ  
با هندسهٔ جعبه‌ای  
دیده می‌شود

پرنده‌گان هم در زیر پوست‌شان  
شکل جعبه‌اند  
تخم مرغ صورت ناقص یک جعبه است  
نمی‌شود  
طبق نظام هندسی جعبه‌ها مرتب‌شان کرد

کلهٔ شما یک جعبه است  
هر فکری یک جعبه است  
همان گونه که هر فلسفه‌ای  
هر رایانه‌ای  
و چیزهایی که به ذهن شما خطور می‌کنند  
درخت یک جعبه است  
یا به جعبه‌ای تبدیل می‌شود

جعبه  
هندسه‌ای از واقعیت است  
هر آلهٔ موسیقی جعبه‌ای است  
مانند چرخ زندگی  
که بدون گردش آن  
بقایی نیست  
همانی که همیشه  
دکمه‌ای را که باید



کونین بروفی



ترجمه: نادر احمدی

کونین بروفی، متولد ۱۹۴۹ میلادی در شهر ملبورن استرالیا است. تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ کاتولیک‌ها به پایان برده و بعد در دانشگاه ملبورن ادبیات و روان‌شناسی خوانده است. بعدها بر کرسی استادی همین دانشگاه نشست که تاکنون نویسنده‌گی خلاق را در این دانشگاه تدریس می‌کند. از سال ۱۹۸۰ با همکاری مایرون لایسنکو مجلهٔ ادبی «گوینگ داون اسوینگینگ» را بنیاد کرد که تا سال ۹۴ میلادی به صورت مشترک سردبیری آن را بر عهده داشتند.

بروفی در زمینه‌های مختلف ادبی از جمله شعر، زمان و نوشتن مقاله‌های پژوهشی و ادبی فعالیت داشته که کارهای چشم‌گیری از او تاکنون منتشر شده است. البته در زمینهٔ نقد نباید کار فوق‌العاده نو او را: «خلاقیت: تحلیل روان‌شناختی، سوررئالیسم و نویسنده‌گی خلاق» (۱۹۹۸) ناگفته گذاشت. در شعرهای بروفی خط نامرئی مشترکی وجود دارد و آن پرداختن به زندگی روزمره و غربت موجود در آن است. دو مجموعه: پرتره بر پوست (۲۰۰۲) و شیر آقای ویتگنشتاین (۲۰۰۷) آمیزه‌ای از خود‌شاعرانگی، طعم سوررئالیسم و تجربه‌های متین ادبی است. کارهای ادبی کونین بروفی جوایزی را نیز نصیب او کرده است.

## شعر امروز سویدن



برونوک اویر، شاعر سویدنی

آن مرد خانه ندارد  
او دوستی ندارد  
او قلبی ندارد  
او با تردستی  
دو نیمه مردم را  
به هم گره می زند

پاییز

پاییز

پاییز

پاییز

یک جفت ابر را تمبر می زنم

آسمان را برای تو می فرستم

که ایستاده است در بیشه آسمان

با باقی مانده خاکستر دخترت در

دست

پاییز

پاییز

پاییز

پاییز



ترجمه: محمدشریف سعیدی

روی این سطرها  
می لغزند  
چشم‌های زیبا

من

لبه‌های معجزه بودم

پرتاب شده

سوی سگ‌ها

بیست و ششم نوامبر ۱۹۵۱

عشق

شما نمی دانید عشق چیست

تکرار می کنم

شما نمی دانید

عشق چیست

تو می روی

تا دریا

باز می شود و

بسته پشت سرت

باقی:

بوی خفیفی از گوشتی

که از

زنی؛ وقتی

شانه‌اش را زمین گذاشت

در تاریکی می فشارد  
و چیزهایی را که باید  
از چشم کودکان پنهان نگه می دارد

بر جعبه‌های من

که با دقت زیاد ساخته شده‌اند

پیام‌هایی است

یکیش این است

محصولی جدید از شرکت بسته‌بندی گاینداه

دیگریش

شرکت گایتی

همین طور سمت دیگرش

نوشته است «افق»

من

این انباری جعبه‌ای شکل را اجاره کرده‌ام

و جعبه‌های خوش ساخت را گرفته‌ام

تا زندگی‌ام را که شکل جعبه‌اند

در آنها جا بدهم

همه چیز

- همان گونه که شب -

تاریکی‌ای است در دل تاریکی

چون جعبه‌ای که از درون انباری می آید

یک جفت ابر را تمبر می‌زنم  
آسمان را برایت می‌فرستم  
و همان عصر انگشتان شستم را بر دختر سردی می‌گذارم  
و خاکستر را در نوک پستان‌هایش فرو می‌برم

پاییز  
پاییز  
پاییز  
پاییز

پنجره‌ای که درباره‌اش سخن می‌گویم

سپیده‌دم

سپیده‌دم چمپانمه زده، تو نوازشش می‌کنی

قطار

این جا نمی‌ایستد

تنها

چرخ‌هایش را نشان می‌دهد

به تو آسمان بانو!

سه صد هزار درخت  
کسی که توانست برگ‌ها را بشمارد  
انتظار بلندی دارد  
از شانس خودش

همه آنچه را شما ساخته‌اید

همه آنچه را شما قیمت گذاشته‌اید

ما خویشتن را

و گلوله

آرام فرود می‌آید

می‌افتد

از پشت تروریست

تو می‌خوابی

کفش‌ها خالی‌اند

آزاد برای رفتن

دفتر پنجره پنجره‌ات

خون کودکان او یخته است

در طبقه‌بندی‌های شیرین

و تلخ

نه سال

مادری کور

آینه پشت آینه

بر پشت کشیده

تا اتاق دختر

صدای تو

چنان مشهور است

که اگر

پایین را نگاه کنی

کوه‌ها را می‌بینی

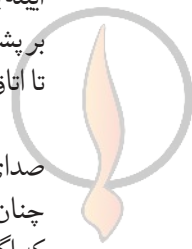
تو زیبایی

تو کشف کردی

که بیماری بزرگی

بسترش را گسترده است

بر سرزمین من



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲